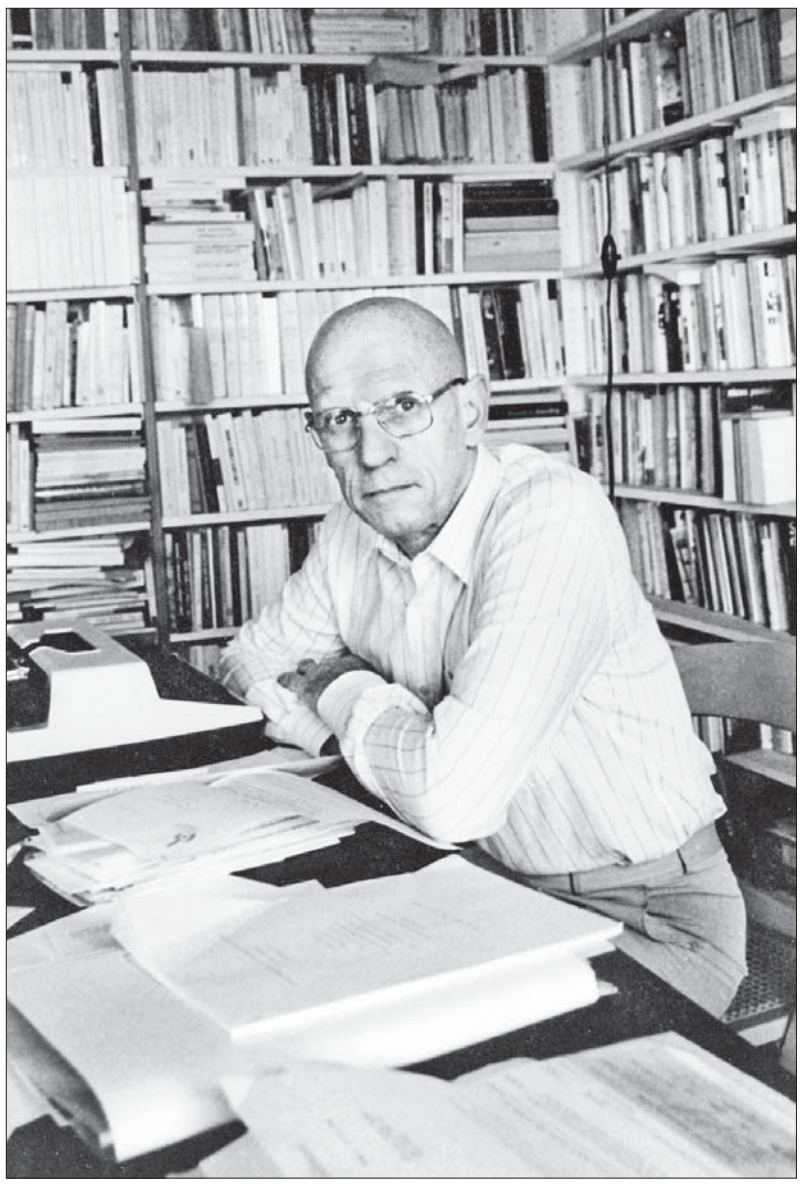

نگاهی به کتاب «خاستگاه هرمنوتیک خود» به بهانه انتشار ترجمه فارسی

فوکو و تبارشناسی سوژه مدرن

فرید درفشی

میشل فوکو در درسگفتارهای کولژدوفرانس در سال ۱۹۸۲ پروژه فلسفی خود را «نوشتن تاریخ اندیشه» توصیف می‌کند. او در توضیح این پروژه می‌گوید که هدف از این کار «ارائه تحلیلی از نقاط کانونی تجربه است، که در آنها صورت‌های ممکن دانش، چارچوب‌های هنجاری رفتار فرد، و شیوه‌های ممکن زندگی سوژه به هم پیوند می‌خورند». منظور از این تعریف، متمایزکردن سه قطب یا سه دقیقه از تحلیل است: تحلیل صورت‌های دانش، ارائه مختصاتی از اشکال مختلف رفتار آدمی، و چگونگی برساخته‌شدن شیوه‌های مختلف بودن فرد. او در دوره‌های نخستین پژوهش خود با استفاده از روش دیرینه‌شناسی، به قطب اول پرداخت. سپس «به مطالعه تکنیک‌ها و رویه‌هایی» روی آورد که به‌واسطه آنها فرد «آغاز به جهت‌دهی به رفتار دیگران می‌کند». در نهایت، او پیوند این تکنیک‌ها و رویه‌ها به سازمان‌دهی شیوه‌های مختلف زندگی انسان را مورد بررسی قرار داد. هدف از این پژوهش تحلیل اشکال مختلفی از این تکنیک‌هاست که «فرد را به این سوی سوق می‌دهند که خود را به‌عنوان یک سوژه برسازد». در این بخش، او به‌جای طرح‌افکنی نوعی نظریه سوژه، به تحلیل اشکال مختلف سوژه‌شدن انسانی می‌پردازد. به عبارت دیگر، فوکو با بهره‌گیری از روش تبارشناسی، به مطالعه شیوه‌های برساخته‌شدن سوژه در طول تاریخ روی آورد، و به‌ویژه این بخش آخر هدف اصلی پژوهش فلسفی او در بیست سال آخر عمرش بود.

او در مؤخره‌ای که بر کتاب دریفوس و رابینو در سال ۱۹۸۲ نوشت، عنوان کرد که هدف اصلی پروژه او «تولید تاریخی از شیوه‌های متفاوت سوژه‌شدن انسان» در فرهنگ مدرن غربی بوده است؛ پروژه‌ای که فوکو نامش را «تبارشناسی سوژه مدرن» می‌گذارد. از این منظر، تحلیل روابط قدرت به‌منزله ابزاری برای رسیدن به این هدف عمل می‌کند. به زعم او، انسان‌ها علاوه بر بودن در «مناسبات تولید و روابط معنا»، همواره در «روابط بسیار پیچیده قدرت نیز قرار دارند». این روابط قدرت «ساختاری اضافی بر فراز جامعه نیست»، بلکه «عمیقا در شبکه‌های اجتماعی ریشه دارد». در این روابط، افراد به منزله سوژه‌هایی رام ظاهر می‌شوند، و توانایی عمل‌کردن را با مقیدشدن به شرایطی خاص به دست می‌آورند. این شرایط اشکال مشخصی از زندگی‌کردن را به آنان تحمیل می‌کند. از این‌روست که فوکو از «ابژه‌کردن سوژه» سخن می‌گوید: قدرت مجموعه‌ای از تکنیک‌ها را به کار می‌گیرد تا با تبدیل سوژه به یک ابژه، به رفتار آن جهت دهد. فوکو همواره بر این نکته تأکید کرده که روابط قدرت نوعی نظام استیلا نیست. این روابط همیشه میان دو نفر (به بیان دقیق‌تر، میان «دو بدن») وجود دارند، هنگامی که یکی از آنها آغاز به هدایت‌کردن رفتار دیگری می‌کند یا به‌هرحال بر آن به طریقی اثر می‌گذارد. در اینجا نه زور و اجباری به کار برده می‌شود، و نه فرد هدایت‌شده خود را ملزم به تبعیت می‌بیند. فرد همواره می‌تواند به طریقی دیگر رفتار کند و از تن‌دادن به امکانی که برای او تعیین شده سر باز زند؛ بنابراین برخلاف روابط استیلا، در اینجا همیشه امکان سرپیچی وجود دارد. از نظر فوکو، برای اعمال قدرت باید عنصر آزادی وجود داشته باشد. بااین‌همه، گاه سازوکارهایی شکل می‌گیرند تا این روابط را متصلب و منجمد کنند. در این شرایط امکان سرپیچی بسیار محدود شده و سوژه‌ها تا حد زیادی آزادی عمل را از دست می‌دهند. مراد از «تکنولوژی »در دستگاه مفهومی فوکو مجموعه‌ای از این سازوکارهاست. در جوامع مدرن اشکال خاصی از این تکنولوژی‌ها وجود دارند که با برقراری روابط پیچیده‌ای میان سوژه و حقیقت، و با استفاده از تکنیک‌هایی خاص رفتار سوژه را هدایت می‌کنند. فوکو آنها را «تکنولوژی‌ها» یا «تکنیک‌های خود» می‌نامد. مطالعه این تکنیک‌ها و نیز روابط خاصی که آنها میان سوژه و حقیقت برقرار می‌کنند، درون‌مایه تبارشناسی سوژه را شکل می‌دهند.

کتاب «خاستگاه هرمنوتیک خود» متشکل از دو سخنرانی فوکو است که در سال ۱۹۸۰ ایراد شدند. فوکو در این سخنرانی‌ها با بررسی نقش دو تکنیک «اعتراف» و «آزمون خود» - ابتدا در مکاتب فلسفی باستان و سپس در مسیحیت - می‌کوشد طرحی از تبارشناسی سوژه مدرن ارائه دهد. او بحث خود را با آوردن مثالی در باب مسئله ارتباط سوژه و حقیقت در دوران مدرن آغاز می‌کند، یعنی توصیف رویکرد درمانی روان‌پزشکی فرانسوی به نام فرانسوا لوره. لوره با استفاده از دوش آب سرد، بیمارانش را وادار می‌کرد تا به دیوانگی‌شان اعتراف کنند. به عبارت دیگر، در این رویکرد بیمار با گفتن حقیقتی درباره خود - با تصریح به اینکه دیوانه است - می‌توانست فرایند مداواشدن را آغاز کند. فوکو با اشاره به مورد دکتر لوره، بر مفهومی بسیار مهم تأکید می‌کند: اعتراف، یا گفتن حقیقت درباره خود با صدای بلند، که در جوامع غربی شرطی برای رسیدن به رستگاری تلقی شده است. رد این تکنیک‌ها را می‌توان در کردارهای مسیحی جست. به‌واسطه این عمل، گفتن حقیقتی درباره خود، فرد نه‌تنها به این حقیقت «مقید» می‌شود بلکه او رابطه‌ای تازه با خود برقرار می‌کند. برای اعتراف به حقیقت درباره خود، فرد باید بداند که کیست. در واقع هدف تکنیک‌های خود این است که با به‌کاربردن آنها فرد هویت خود را کشف کند. بیمار دکتر لوره چیزهایی می‌بیند و صداهایی می‌شنود، اما او نمی‌داند که منشأ این تجربه‌ها چیست. او باید عمل خاصی - اعتراف به دیوانگی - را انجام دهد تا ثابت شود تجربه‌هایش وهمی است و ناشی از دیوانگی او است. بیمار مجبور می‌شود تجربه‌ای تازه از سر بگذراند تا به منزله یک دیوانه ظاهر شود. به این ترتیب فرد از یک طرف، آزمونی را از سر می‌گذراند که رابطه‌اش را با خود دگرگون می‌کند: او خود را به‌عنوان یک فرد دیوانه می‌شناسد؛ و از سوی دیگر، با این عمل اعتراف و تصریح بر دیوانگی خود، می‌تواند مراحل درمان را آغاز کند. اعتراف صورت خاصی از آن چیزی است که فوکو «افعال حقیقت» می‌نامد. از طریق این افعال سوژه گفتار حقیقت تولید می‌کند، گفتاری که با تحمیل امکان‌هایی جدید برای سوژه او را «منقاد» می‌سازد. کتاب «هرمنوتیک خود» حاصل به کاربستن تکنیک‌های خود و تولید گفتار حقیقت است. برای بررسی تحول این تکنیک‌ها، فوکو به سراغ دو بافت تاریخی می‌رود: او ابتدا اشکال هدایت خود و دیگران را در دوران باستان مطالعه می‌کند، و سپس فرایند تحول این تکنیک‌ها در مسیحیت را دنبال می‌کند، فرایندی که منجر به شکل‌گیری هرمنوتیک سوژه شد.

از نظر فوکو، در دوران باستان «تکلیف به گفتن حقیقت درباره خود جایگاه چندانی نداشت». زیرا اولا در مکاتب فلسفی این دوره، آموزش نظری به منزله ابزاری برای منظوری مهم‌تر به کار می‌رفت: هدف «دگرگونی فرد» بود. این مکاتب تعالیمی را برای فرد فراهم می‌کردند که به او امکان اعمال تغییر و دگرگونی زندگی خود را می‌داد. «مرشد» در دوران باستان کسی بود که این تعالیم را به مرید آموزش می‌داد و برای او ضوابط و قواعد عمل‌کردن تعیین می‌کرد. مرشد الگویی از زندگی را برای مرید فراهم می‌کرد، اما او خود نیز باید این الگو را در گفتار و رفتار خود به اجرا می‌گذاشت. بنابراین تکلیف به گفتن حقیقت نه برعهده فرد هدایت‌شده بلکه برعهده هدایت‌گر بود. دلیل دوم فوکو نحوه رابطه مرشد و مرید است. در دوران باستان مرشد بیشتر نقش دوست را برای مرید ایفا می‌کرد و مرید همواره می‌توانست به رابطه‌اش با او پایان دهد. به عبارت دیگر، رابطه میان این دو «موقتی» بود و «مستلزم اطاعت تمام‌عیار و قطعی نبود». بنابراین فرد نه ملزم به گفتن حقیقت برای دیگران بود و نه کاملا تابع کسی که این حقیقت برای او گفته می‌شد. تمثیلی معروف برای بیان این نکته وجود دارد: رابطه سقراط با شاگردانش. در آثار باستانی و به‌ویژه در رسائل افلاطون می‌بینیم که استاد چگونه با شاگردان خود در کوی و برزن می‌نشست، و به پرسش و پاسخ‌هایی می‌پرداختند که صرفا به منظور نشانه‌گیری الگوها و قواعد از پیش‌حاضر زندگی فرد بود. او با بی‌اعتبارکردن بخشی از این الگوها، تعالیمی جدید به آنها ارائه می‌داد تا بتوانند شیوه خاصی از زندگی‌کردن را برگزینند، شیوه‌ای که مسیر رساندن فرد را به حقیقت هموار می‌کرد. به‌طور خلاصه باید گفت، آنچه فوکو از هرمنوتیک سوژه در دوران مدرن مراد می‌کند، در این دوران وجود نداشت.

بااین‌حال، در دوران باستان نیز تکنیک‌هایی وجود دارد که برای «کشف و بیان حقیقت در مورد خود تدوین شده‌اند». این تکنیک‌ها پیش‌زمینه تکنیک‌های خود را در دوران مسیحیت تشکیل می‌دهند. فوکو در درسگفتارهای سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ به‌طور مفصل به این موضوع می‌پردازد، و در متونی از مکاتب فلسفی رواقی و اپیکوری رد این تکنیک‌ها را می‌گیرد. اما در این سخنرانی‌ها، او صرفا به آوردن دو مثال از متون سنکا بسنده می‌کند. از نظر فوکو، در این متون با آزمون اعتراف به معنای مسیحی آن مواجه نیستیم، بلکه نویسنده صرفا می‌کوشد خطاهایی را که مرتکب شده به یاد آورد و مجموعه‌ای از قواعد و اصولی را به کار بندد تا در آینده از آنها اجتناب کند. نکته مهم در اینجا جایگاه خاصی است که این اصول نظری پیدا می‌کنند: آنها به منزله نیرویی عمل می‌کنند که «باید در گفتار بسط و توسعه یابد». «خود» چیز پنهانی نیست که از طریق گفتار حقیقت کشف شود. بلکه گفتار حقیقت است که آن را «برمی‌سازد». حقیقت «چیزی در پس آگاهی یا در زیر آن و در عمیق‌ترین و تاریک‌ترین بخش روح» نهفته نیست، بلکه همچون نیرویی «در برابر فرد» قرار دارد. ازاین‌رو، یک «بازی حقیقت» شکل می‌گیرد که شناخت فرد از آن را با اراده او گره می‌زند: حقیقت به‌منزله «وحدت اراده و شناخت» ظاهر می‌شود. اگرچه در این بازی حقیقت مؤلفه‌هایی وجود دارند که به مسیحیت منتقل می‌شوند اما این مؤلفه‌ها در آنجا «سازمانی کاملا متفاوت» می‌یابند؛ «پیش از مسیحیت، مشاهده خود و آزمون خود و تأویل و هرمنوتیک خود در تکنولوژی‌های خود نقشی ندارند».

خاستگاه هرمنوتیک خود
میشل فوکو
ترجمه: نیکو سرخوش افشین جهاندیده
ناشر: نی
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

فوکو در سخنرانی دوم خود به بحث درباب تکنولوژی‌های خود در مسیحیت می‌پردازد. همان‌طور که اشاره شد، از نظر فوکو، «هرمنوتیک مدرن خود» نخستین‌بار با مسیحیت شکل گرفت. تکنیک‌های اعتراف و آزمون خود نقشی اساسی در این شکل‌گیری ایفا کردند. زیرا مسیحیت در زمره ادیانی است که «برای مؤمنان‌شان تکلیف به حقیقت را وضع می‌کنند». فرد مؤمن باید بداند که کیست، چه گناهانی ممکن است از او سر بزند، و چه «وسوسه‌هایی» بر سر راه او قرار دارند. به علاوه او باید بتواند همه اینها را با صدای بلند «به دیگران نیز بگوید و درنتیجه علیه خود شهادت دهد». تکالیف در مسیحیت دو دسته‌اند: از یک طرف، «ایمان، کتاب مقدس و اعتقاد جزمی» قرار دارد؛ و از طرف دیگر، «تکالیف درباره خود و روح و قلب». تکلیف درباب خود و ایمان و اعتقاد جزمی در ارتباطی دوسویه قرار دارند؛ زیرا «تابیدن نور ایمان بر قلب مسیحی» است که او را وادار به کاوش در خود می‌کند، و در مقابل، خود این ایمان هم بدون تزکیه نفس و روح ممکن نیست. در قرون اولیه مسیحیت، تکلیف به گفتن حقیقت یا همان تکنیک اعتراف در دو نهاد متفاوت ظاهر می‌شود: در «آیین‌های توبه» و در «زندگی رهبانی». از نظر فوکو، منظور از آیین توبه در این دوره، نوعی فعل یا عمل تعیین‌کننده نیست، بلکه «یک وضعیت» خاص است. مؤمن با مرتکب‌شدن گناه از اجتماع مسیحی طرد می‌شد اما او همچنان امکان بازگشت داشت. او با قرارگرفتن در وضعیتی خاص می‌توانست مجددا به این اجتماع بپیوندد. در این وضعیت، فرد باید حقیقت را «به شکل علنی» و از طریق بدن خود به نمایش می‌گذاشت. فرد باید اعمالی خاص را انجام می‌داد، اعمالی همچون پوشیدن لباس‌های مندرس، سجده‌کردن بر کشیش‌ها و واردآوردن جراحات بر بدن خود. هدف از انجام این اعمال نمایان‌شدن او «به منزله گناهکار» در انظار بود. در آن زمان برای توصیف چنین فرایندی، اصطلاحی خاص به کار می‌رفت: «exomologesis» که به معنای «اعتراف در ملأ عام و تجاهر» است. این اصطلاح از یک طرف، بر دسته‌ای از اعمال تنبیهی دلالت می‌کرد که سوژه روی خود انجام می‌داد، و از طرف دیگر، بر «به بیان درآوردن حقیقت و شهادت‌دادن علیه خود». در معرض دید قراردادن فلاکت خود، در واقع کارکرد مشخصی برای فرد داشت؛ او با این کار نشان می‌داد که عاقبت یک گناهکار در حقیقت چگونه است و چطور با ارتکاب گناه ناپاکی و فقر و فلاکت زمینی را جایگزین پاکی و قدوسیت و جاودانگی آسمانی کرده است. به علاوه او «اراده‌اش را به رهایی‌یافتن از این جهان... و به خلاصی از بدنش و نابودکردن جسمش و رسیدن به یک زندگی نوین معنوی» به نمایش می‌گذاشت. فوکو این کردارها را نمایش «ازخودگذشتگی» می‌خواند. الگوی فرد در اینجا «شهادت» بود. زیرا شهید «کسی است که رویارویی با مرگ را بر دست‌کشیدن از ایمان خود ترجیح می‌دهد».

علاوه بر آیین‌های توبه، اعتراف در نهادی دیگر و به شکلی دیگر نیز ظاهر شد، یعنی در «نهادهای رهبانی و صومعه‌ها». برخلاف کردارهای توبه که جنبه هستی‌شناختی داشتند - هدف از آن‌ها «نمایاندن هستی فرد گناهکار» بود - این کردارها بُعد معرفت‌شناختی داشتند. آن‌ها شبیه «تمرین‌های انجام‌شده در مکاتب فلسفی پاگانی» و باستانی بودند. اما در مسیحیت دو ویژگی منحصربه‌فرد به آن‌ها اضافه شد: «اصل اطاعت» و «اصل اتصال روح به کمال الهی». در این مکاتب برخلاف مکاتب باستانی، اطاعت مرید از مرشد در تمامی بخش‌های زندگی و به شکل فراگیر انجام می‌شد. علاوه بر این، «در زندگی رهبانی، خیر متعال تسلط بر خود نبود بلکه اتصال به کمال الهی بود». تلاش راهب باید منوط باشد به این اتصال و بهره‌مندشدن از نور و رحمت الهی. اصطلاح خاصی که برای این کردارها به کار می‌رفت، «exomologesis» بود که بر «به‌زبان‌آوردن دائمی اندیشه‌ها» دلالت داشت. فرد در عملی دائمی باید افکار خود را برای هدایت‌گرش به زبان می‌آورد و آن‌ها را در معرض آزمایشی بی‌وقفه قرار می‌داد. به علاوه گفتن اندیشه‌ها به مرشد کارکردی تأویلی نیز داشت، زیرا مرشد امکان این را می‌یافت که اندیشه‌ها و حرکات نمایان‌شده متناظر با آنها را تحلیل کند، و آن‌ها را از اوهام و خطاها بپیراید. مرید با ظاهرکردن بخش‌های پنهان اندیشه خود و اطاعت بی‌چون‌وچرا از مرشد در دگرگونی آنها، می‌توانست حرکت خود به‌سوی خدا و طرد شیطان را تضمین کند. از نظر فوکو دو نوع مختلف تکنیک اعتراف، یعنی ریاضت‌کشی جسمانی و به‌زبان‌آوردن افکار، «قرینه یکدیگرند». زیرا در این تجارب «فاش‌کردن حقیقت» همواره با «تکلیف به ازخودگذشتن» پیوند می‌خورد. «ما باید از خود بگذریم تا حقیقت درباره خودمان [یا حقیقت خاص خودمان] را کشف کنیم، و نیز باید حقیقت درباره خودمان را کشف کنیم تا از خودمان بگذریم».

به‌این‌ترتیب فوکو نشان می‌دهد که چگونه با مسیحیت «نوع جدیدی از خود یا دست‌کم نوع جدیدی از رابطه با خود» شکل می‌گیرد. او برای رسیدن به این هدف، با بررسی تکنیک‌های خود در دوران باستان آغاز کرد و نشان داد که هدف از این تکنیک‌ها تولید نوعی خود بود که تفاوتی ماهوی داشت با خود برساخته‌شده در هرمنوتیک سوژه مدرن. این خود گره‌گاهی برای «انطباق دائمی سوژه شناخت و سوژه اراده در قالب حافظه» بود. در مسیحیت نوع پیشرفته‌تری از تکنولوژی خود شکل می‌گیرد که اگرچه از تکنیک‌های خود باستانی استفاده می‌کند، آنها را در بافتی جدید به کار می‌گیرد. فوکو همچنین نشان داد که این تکنولوژی خود در مسیحیت به دو صورت متفاوت ظاهر می‌شود: بُعدی مرتبط با هستی سوژه و به معرض نمایش گذاشتن آن، و نیز بُعد معرفت‌شناختی که منوط به اظهار و تأویل دائمی اندیشه بود. در دوران مدرن این بُعد دوم بود که پس از افت‌وخیز بسیار به شکل مسلط و غالب درآمد. فوکو همواره بر این نکته تأکید می‌کند، این است که آنچه ما از خود می‌دانیم، یعنی همان هویت‌های فردی‌مان، محصول سازوکارها و روابطی است که در دوره‌ای خاص از تاریخ شکل گرفته است. برای رهاشدن از این سازوکارها ابتدا باید تبارشناسانه آنها را در معرض تحلیل گذاشت، و نحوه شکل‌گیری و توسعه آنها را بررسی کرد. به‌عبارت دیگر، «مسئله ما اکنون این است که کشف کنیم این خود چیزی نیست غیر از هم‌بسته تاریخی تکنولوژی‌های برساخته طی تاریخ‌مان». سپس باید از شر آن‌ها خلاصی یافت؛ و مسئله رهایی از این تکنولوژی‌ها پیوند می‌خورد با «خلاصی‌یافتن از ازخودگذشتن مرتبط با این تکنولوژی‌ها». این امر مسئله اصلی سیاسی فوکو و نیز سیاست امروز ما را تشکیل می‌دهد.

ریویو

مکان دموکراسی

نسبت میان دموکراسی و محل ظهور و بروز آن از دیرباز دغدغه متفکران و نظریه‌پردازان غربی بوده است. در سال‌های اخیر پیوند میان دموکراسی و عدالت اجتماعی و مکان یا آنچه تحت عنوان «فضای عمومی» شناخته می‌شود مسئله‌ساز بوده است. تحلیل‌های بسیاری در این خصوص نوشته شده، از جمله کتاب «ساختن اجتماع: شکل‌بندی‌های امر اجتماعی در فلسفه و شهرگرایی معاصر» نوشته برایان الیوت که به‌تازگی به فارسی منتشر شده است. برایان الیوت، نویسنده و متفکر انگلیسی، صاحب آثاری در زمینه فلسفه قاره‌ای و خصوصا ارتباط آن با معماری و شهرسازی است. او هم‌اکنون استاد فلسفه دانشگاه پورتلند است. الیوت در این کتاب مدعی است میان فلسفه و معماری ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، تا جایی‌که بدون توجه به «مکان» نه‌تنها دموکراسی و رسیدن به اهداف عدالت اجتماعی ممکن نیست، بلکه فهم اجتماع نیز ناممکن است. در نظر او نسبت میان اجتماع و مکان یا فضاهای عمومی را می‌توان با شکل‌گیری خانواده مقایسه کرد که بدون «خانه» معنایی ندارد. کتاب حاضر می‌کوشد نشان دهد تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی مشروط به کنشی جمعی از سوی تک‌تک افراد جامعه است که آن نیز در گرو مکانی برای کنش‌ورزی است. بنابراین نویسنده مدعی است بدون توجه به چیستی مکان و نحوه شکل‌گیری آن و توزیع آن میان مردم نه دموکراسی و عدالت اجتماعی ممکن است و نه فهمی از اجتماع حاصل می‌شود. روشن است که تنش میان نظر و عمل در این کتاب نیز بسیار جدی است، چون در نظر نویسنده «نظریه گرایش به این دارد تا بر کنش جدا از فضا تأکید کند درحالی‌که شهرسازی و معماری مایل‌اند که فضا را در غیاب کنش جمعی ببینند». کتاب حاضر در پی رویکردی است که بتواند رفع تنش دیرینه «نظر و عمل»، کنش جمعی و مکان را به موازات هم پیش ببرد.

در بخش نخست کتاب سه نظریه درباره شکل‌بندی‌های اجتماعی بررسی می‌شود: اجتماع گفت‌وگویی هابرماس، اجتماع تکین متفکرانی همچون ژان لوک نانسی و جورجو آگامبن و اجتماع اعتراضی که مبتنی‌بر آرای متفکرانی چون ژاک رانسیر و شانتال موف است. نویسنده ضمن نقد دو رویکرد اول ایده مطلوب خود را در رویکرد سوم بسط می‌دهد: «امید من از نگاشتن این کتاب این است که در تداوم سنت ساختن اجتماع به مثابه و از طریق مخالفت [و اعتراض] سهمی داشته باشم». در بخش بعدی برخلاف بخش اول که معطوف به نظریه است، به سه مدل شهرسازی و شهرگرایی می‌پردازد: شهرگرایی جدید، شهرگرایی پست‌مدرن و آرمان‌گرایی دیالکتیکی. هر یک از مدل‌های بخش دوم تقریبا منطبق بر یکی از نظریات اجتماع در بخش اول‌اند. نویسنده نشان می‌دهد چگونه ایده‌های هر یک از این مدل‌های اجتماعی، شهرسازی و شهرگرایی خاصی را عرضه می‌کنند. او با ارائه مواردی مشخص و شناخته‌شده نحوه انطباق این مدل‌ها و نظریات را نشان می‌دهد. در بخش دوم نیز نویسنده با مدل سوم، یعنی آرمان‌گرایی دیالکتیکی همدل است و اهداف خود را در نظریه اجتماع اعتراضی در این مدل عملی می‌داند.

ساختن اجتماع
برایان الیوت
ترجمه: رحمان شریف‌زاده
مؤسسه نشر شهر
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

بررسی

کدام «حق به شهر»؟

نسبت مستقیمی وجود دارد میان آثار رکود اقتصاد جهانی و ناپایداری و ویرانگری انواع شهرنشینی نولیبرالی. در پرتو این روندها، شناخت نحوه قرارگیری شهرهای مختلف نظام جهانی در مدارهای به‌شدت ناپایدار مالی انباشت سرمایه بسیار ضروری به نظر می‌رسد. در این میان، جنبش‌های اجتماعی تأثیرگذاری پیرامون آن شکل گرفتند که از منظر «حق به شهر» بسیار مهم‌اند. چراکه نبردهای طبقاتی امروز بیش از پیش در شهرهای بزرگ رخ می‌دهد و «حق به شهر» مانعی در برابر افراط سرمایه‌داری و نولیبرالیسم است. ازاین‌رو، در سال‌های اخیر شعار «حق به شهر» فراخوانی بوده برای اقدام اجتماعی و مبارزه علیه فرایندهای تبعیض‌آمیز جهانی‌کردن، الغای کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی فضای شهری - خاصه فضاهایی که الهام‌بخش جنبش‌های اجتماعی جهانی‌اند- اصلاحات قانونی بنیادین در آمریکای لاتین و مبارزات محلی علیه فقر شهری. حال مفهوم «حق به شهر» وارد گفتارهای دانشگاهی هم شده و سازمان‌های بین‌المللی مثل یونسکو و هبیتات ملل متحد (برنامه اسکان بشر ملل متحد) به‌طور مشترک پروژه‌ای پژوهشی با عنوان «سیاست‌های شهری و حق به شهر» را آغاز کرده‌اند که هدفش رسیدن به اهداف توسعه هزاره ملل متحد و کاهش فقر شهری از طریق قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی شهری و کسب مشارکت زنان، جوانان، و مهاجران در مدیریت شهری است. این پروژه نیز همچون موارد مشابه وطنی پروژه‌ای است با هدف سیاست‌زدایی از مفهوم «حق به شهر» که اساسا مفهومی است رادیکال برای تغییر نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یعنی نظامی که در اصل پدیدآورنده نهادهای موجود و سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد است. به‌رغم استقبال فراگیر از این مفهوم و شعارهای فراگیرش، محتوای آن بسیار انتزاعی، مبهم و فاقد چارچوبی کاربردی است و در اجرا با چالش‌های بسیاری روبروست. این موضوع ذهن و کار نظری متفکران بسیاری را به خود مشغول کرده و کتاب‌های بسیاری درباره‌اش نوشته شده است: از جمله «شهرها برای مردم نه برای سوداگری» (۲۰۱۲) که یکی از جدیدترین آثار در این حوزه است و به‌تازگی با ترجمه محمود عبداللّه‌زاده به فارسی منتشر شده است. کتاب حاضر مجموعه‌مقالاتی است از مهم‌ترین متفکران این حوزه که با ویراستاری نیل برنر، پیتر مارکوزه و مارگیت مایر می‌کوشد مفهوم «حق به شهر» را از چنگ گفتارهای سوسیال‌دموکرات و شرکت‌ها و نهادهای بین‌المللی رها سازد. در سال‌های اخیر نظریه شهری انتقادی کاربرد بسیاری در توضیح و تحلیل بحران‌های مالی جهانی و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان داشته است و در این قاموس کتاب حاضر را می‌توان روزآمدی نظریات مهم مطالعات شهری دانست. درمجموع این کتاب می‌کوشد به سه پرسش مهم پاسخ دهد: معنای حق به شهر چیست؟ درباره حقوق چه کسی است؟ منظور کدام حق است؟

کتاب را می‌توان الگویی در نظر گرفت برای نظریه شهری انتقادی و نیز تحلیل انتقادی و عمل‌گرا از شهر امروزی به منظور نشان‌دادن «راه‌های آینده» به‌سوی حقوق تعمیم‌پذیر به شهر و جهان‌های شهری عادلانه‌تر. این کتاب شانزده فصل دارد که تقریبا می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول معطوف به تحلیل ریشه‌ها و توسعه نظریه شهری انتقادی است. بعد از مقدمه کلی ویراستاران

شهرها برای مردم نه برای سوداگری
برنر، مارکوزه، مایر
ترجمه: محمود عبداللّه‌زاده
انتشارات پژوهش‌های فرهنگی
قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

درباره ماهیت کتاب، نیل برنر در فصل دوم تعریفی از نظریه شهری انتقادی ارائه می‌دهد و از این طریق مقدمات فهم مقالات بعدی را فراهم می‌کند. برنر در این بخش به روشی فشرده و قابل فهم آثار متفکران مکتب فرانکفورت، مارکس، انگلس و هربرت مارکوزه را مرور می‌کند که آرایشان درباره شهرها با مطالعات شهری متعارف تفاوت دارد. در سه مقاله بعدی که به پیتر مارکوزه، کریستیان اشمیت و مارگیت مایر اختصاص دارد حق به شهر به‌عنوان مفهومی جامع بسط داده می‌شود. مارکوزه نشان می‌دهد که حق به شهر درباره چیست، چه کسان و گروه‌هایی از آن برخوردارند و چه کسانی نه و این مفهوم در طول زمان چگونه تغییر کرده است. به‌علاوه، اشمیت به نظریات آنری لوفه‌ور و همچنین به صورت مجمل به مفاهیم متعارف جدید شهری می‌پردازد. در مقاله بعدی مایر توسعه مفهوم حق به شهر را در جنبش‌های اجتماعی شهری در دهه‌های گذشته و تأثیر تحولات سیاسی و اقتصادی را بر این جنبش‌ها توضیح می‌دهد. مقالات بخش اول کتاب برای کسانی که آشنایی چندانی با موضوع مطالعات شهری انتقادی، نظریات لوفه‌ور و مکتب فرانکفورت ندارند بسیار راهگشاست. مقالات بخش دوم بیشتر معطوف به نسبت نظریه و عمل در این حوزه است. نخست گونواردنا در فصل ششم، «فضا و انقلاب در نظر و عمل» را از طریق بررسی هشت نظریه از متفکران انتقادی برجسته تحلیل می‌کند. در ادامه مقالاتی درباره مسکن، نوسازی و راهبردهای سیاسی شهری می‌آید که به تحلیل فرایند جذب سرمایه جهانی به مناطق شهری می‌پردازد. اشتفان کراکه در مقاله دیگری برچسب «شهرهای خلاق» را به‌عنوان ایدئولوژی رشد شهری جدید می‌کاود. او از نمونه برلین برای بحث خود استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مفهوم طبقه خلاق منجر به تقویت موقعیت نخبگان شده و بی‌عدالتی اجتماعی را با نوسازی برای طبقه مرفه بازتولید کرده است.

در مقاله بعدی اورن یفتاچل به بحث نظریه انتقادی، فضای خاکستری و اوضاع روستاهایی می‌پردازد که به رسمیت شناخته نشده‌اند. در ادامه، تام اسلیتر به نقد گروهی از محققان مطالعات شهری می‌پردازد که می‌کوشند از نوسازی برای طبقه مرفه سیاست‌زدایی و آن را فرآیندی مثبت معرفی کنند. سپس اوترمارک وضع مسکن در آمستردام را بررسی و پیتر مارکوزه نیز بحران کنونی مسکن را تحلیل می‌کند. مقالات بخش دوم معطوف به مسکن، عدالت اجتماعی، بی‌عدالتی، نوسازی و تأمین مسکن اجتماعی است و درحالی‌که هر یک دیگری را کامل می‌کند، بینشی کلی درباره مسکن در چارچوب نظریه شهری انتقادی ارائه می‌دهند. بخش سوم کتاب (دو مقاله آخر) نیز به بررسی امکان اجرای حق به شهر در عمل اختصاص دارد. جان لس به نحوه شکل‌گیری جنبش‌های شهری در گذشته و سال‌های اخیر می‌پردازد و رویکردهایی را بررسی می‌کند که می‌توانند بر بحران‌های اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی فائق آیند. فصل آخر کتاب نیز مقاله دیوید هاروی است و به‌عبارتی نتیجه‌گیری کتاب. او می‌کوشد به پرسش همیشگی «چه باید کرد؟» پاسخ دهد و نشان دهد «چه کسی این کار را انجام خواهد داد؟».